میکروفیلم تهیه شد

۶۱۳۵۳

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب رساله آغاز و انجام فارسی
مصنف خواجه نصیرالدین طوسی
مؤلف
خطی شکسته ۱۶ سطر
چاپی
سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۱۷
جزء کتب حکمت شماره
شمارهٔ عمومی ۸۱۲۲ شمارهٔ قبض
واقف خریداری تاریخ وقف مهر ۱۳۲۹
طول ۲۰ عرض ۱۵ گنجه ۱

۳۰۸

۱۳۲۹

بازبینی شد
۱۳۵۳ ش

كتابخانه آستان قدس ...
وقف مخطوطی

مناجات برخ اسود

ماهذا من فعالك وماهذا من حلمك وما بذالك
انفضت عليك عيونك ام عاندت الى باح طاعتك
ام نفذ ما عندك ام اشتد غضبك على المذنبين
الست كنت غفارا قبل خلقك الخاطئين خلقت الكرم
وامرت بالعفو ام تريناانك ممتنع تخشى الفوت فتعجل بالعقوبة

قصيدة من كلام محمد ابن ابى بكر

يا ابانا قد وجدنا ما صلح — خاب من انت اباه وافتضح
انما اخرجنى منك الذى — اخرج الدر من الماء الملح
انسيت العهد فى خم وما — قاله المبعوث فيه وشرح
قبل وصى احمد فى يومها — ام لمن بواب خيبر قد فتح
ام بارث قد تقصمت لها — بعد ما بخبخ وعلجاب وكشح
ما ترى عذرك فى الحشر غدا — يالك الويل اذا الحق اتضح
واسئلك المصطفى عن ما جرى — من قضا تحكم ومن تلك القبح
ثم عن فاطمة وارثها — من روى فيه ومن فيه فضح
وعليك الخزى من رب السما — كلما ناح حمام وصدح
يا بنى الزهراء انتم عدتى — وبكم فى الحشر ميزانى رجح
فاذا صح ولائى لكم — لا ابالى اى كلب قد نبح

همت على جنود ... فانك
ففنى بلطفك فى صباح ...
يا من رقى فى المجد اعلى ذروة
يا منبع الاحسان يا كهف الورى
عالاني ...

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز و انجام از افضل المتقدمین نصیر الملة والدین

هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله
وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا
وما یذکر الا اولوا الالباب العلماء ورثة الانبیاء ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه
ان الله لا یخلف المیعاد سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه
با اوست بلکه خود همه اوست و درود بر گزیدگان و پاکان که راه نمایان خلق‌اند با آغاز
و انجام خصوصاً بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله دوستی عزیزی از این ضعیف این تذکره
التماس کرد در بیان آنچه سالکان راه آخرت را هست کرده اند از انجام کار
آفرینش و بدانچه در کتاب خدای تعالی آمده است و بر زبان اولیاء و انبیاء مذکور
از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش بعیان
می‌بینند نه بر آن وجه که اهل بینش بعیان نبینند بر آن وجه بیست فصل ثبت افتاد نوزدهم در اشارت
بجوهای بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن بود فصل بیستم هم در اشارت بگذشتن از دوزخ
وصف رسیدن قوم با حضرت الهیه که در نشأه ثانیه بود فصل بیستم هم در اشارت

بدرخت طوبی و درخت زقوم فصل نوزدهم در اشارت بکوثر فصل بیستم در اشارت
بثواب و عقاب فصل بیست و یکم در صفت سالکان حضرت و ذکر سالکان آن
و اسباب اعراض قوم از آن آغاز بدانکه راه آخرت خاص سیر است
و راه بران متعدد و نشانهای راه مکشوف و سالکان آن اندک و بیشتر قوم از آن
معرضند وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون
اما سبب اندک سالک از آن است که این راه از راه است در حضرت قوم و
آمدن سالک پس آنچه دیده است یکبار دیده است و آنچه شنیده است یکبار شنیده است
و لیکن فراموش کرده است ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما از این
جهت میگوید ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا و در فراموشی از آن مانده است آنکه چیزی
که بآن چشم دیده است و گوشی که بآن شنیده است یاد میکنند تا خاص هم بدان
رسیدن اندک و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا وتراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
چه اگر بشنیدی شنیده را قلب یاد کردی کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره و اگر
بدیدی دیده را قلب یاد کردی و بازشناختی من نظر اعتبر ومن اعتبر عرف والا
الذین معرفته و اما سبب اعراض سه چیز است چنانکه گفته است رؤساء الشیاطین
ثلاثه که تنوع آن غلبه صفت مانند شهوت و غضب و تنوع آن از حب مال
و جاه و غیر آن تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا

والعاقبة للمتقین و وهم و وساوس عادت مانند تسویلات نفس اماره و تزیینات اعمال
غیر صالحه بسبب حالات فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق ردیّه
و ملکات قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا گشتم تو از بس اشتله مانند متابعت غولان کوهی پیکر و تقلید جاهلان
عالم نما و اجانب و استغوا و استهوای شیاطین انس و جن و مغرور شدن بحرج و
تلبیسات ایشان ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا
لیکونا من الاسفلین و ثمره اعراض نیک اینجا شقاوت الجهنم باشد و من اعرض عن
ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد
کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و کدام
شقاوت و کوری بالاتر از آنکه کسی نزدیک خدا منسی باشد و کوری درین موضع کوری
دل است فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور و از امراض سیاست را
ختم و طبع و رین ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون و این نهایت مراتب کوری است چه موجب حجاب بزرگتر کلا
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و بزرگترین آفات است که منشر [illegible] که چون آن
ایشان را از جمله راه بر آن می [illegible] یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم
عن الآخرة هم غافلون و متابعت این [illegible] وان تطع اکثر من فی الارض

فصل [illegible] ... فصل [illegible] ... فصل [illegible] ... فصل [illegible]

اضلال

٣٠

یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون پس طالب سبیل سلوک
جز اعتصام بحبل الله که واعتصموا بحبل الله جمیعا و تمسک بکلمات تامات او که
و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته نیست و کفی بالله هادیا و نصیرا اصلی
[illegible] در اشاره بمبدا و معاد و آمدن از فطره اولی و رسیدن بانجام و ذکر [illegible] قدر
و [illegible] مبدا فطرت ابداعیست و معاد عود بان فطره است فاقم وجهک
للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم با ان
خدا بود و هیچ نه کان الله و لم یکن معه شیء پس خلق را از نیستی هست کرد و قد خلقتک
من قبل و لم تک شیئا باز نیست شوند و خدا هست بماند کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال و الاکرام پس خانگاه هست شدن بعد از نیستی مبدا خلق است و نیست شدن
بعد از هستی معاد باشد چه آمدن و رفتن جز مقابل یکدیگر [illegible] دیگری تواند بود
کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا از آن گفت الحکم مبدا خدا بود و خلق جواب
دهند الیه ترجعون فالو [illegible] و الحکم معاد خدا گوید و هم خدا جواب دهد لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار و خلق جهان از پس [illegible] از خدا آمده اند و بخدا باز [illegible] باز وجود
با خدا [illegible] ان الی ربک الرجعی پس نیست شوند کل شیء هالک الا وجهه منه المبدا و الیه
المنتهی و ان الی ربک المنتهی است که آدم را [illegible] آمد [illegible] جنت [illegible] هستی
بعد از نیستی آمدن بدنیا اهبطوا منها جمیعا و نیستی که فنا در وحید است [illegible] معاد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

موحدان بانجاست ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
که آن از بهشت بدنیا تعبیه از کمالات نفسانیست و افتادن از فطرت اولی و لا محاله
صدور خلق از خالق جز بدین نمط متعذر بود و رفتن از دنیا به بهشت تعبیه از انفصال کمالات است
و رسیدن با فطرت اولی و لا محاله رجوع خلق با خالق جز بدین نسق صورت نه بندد
و الله یبدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون و از این مراتب نزول و هبوط است و از یوم
صعود و عروج و اول بروز یوم طلوع نور الله نور السموات و الارض است
که تعبیر از مبدء بشب قدر کرده اند و تعبیر از معاد بروز و آن بروز قیامت است در شب
قدر تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر و در روز
قیامت تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون
و چون کمالات مبدء از معاد است و همچنانکه کمال شب بروز است کمال روز بماه و
ماه بسال پس اگر مبدء است قدر است معاد روز قیامت است و اگر شب قدر است بماه
وارد لیلة القدر خیر من الف شهر و روز قیامت بسال وارد و یدبر الامر من السماء
الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و بعضی اگر مبدء است ساعت
بروز وارد و خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا معاد بسال وارد و ما بین
النفختین اربعین عاما اگر شب قدر هزار ماه فضیلت دارد لیلة القدر خیر من الف شهر روز
قیامت بقدر پنجاه هزار سال است فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة ... مبدء است

٤

و صاحب تنزیل صاحب غروبست چه مواضع غروب نور باشند و ما کنت بجانب الغربی
اذ قضینا الی موسی الامر اول ما کتب الله التوریة و عیسی که معاد است و صاحب
تاویل صاحب شرقست که موضع طلوع نور باشند و اذکر فی الکتاب مریم اذ ا
نتبذت من اهلها مکانا شرقیا و انه لعلم الساعة و محمد صلی الله علیه و آله که جامع هر دو است
بوجهی متوسط و بوجهی از ایشان برتر است و اما جامع بحکم آنکه هم در مبدء است کنت
نبیا و آدم بین الماء و الطین لکنت شیء جوهره جوهر الخلق محمد و هم در معاد مرتبه دارد
که شفیع خلق است او حضرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و اما متوسط بحکم آنکه از
عالم روی بمغرب باید کرد تا قبله موسی باشد و بمشرق تا قبله عیسی باشد و بمیان هر دو
تا قبله محمد صلعم باشد ما بین المشرق و المغرب قبلة و اما آنکه از ایشان برتر است بواسطه آنکه لا شرقیة
و لا غربیة است ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون فصل تو ... هر دو جهان بلکه
و دیگر مراتب ... در این جهان جزای تعالی جل جلاله بحکم آنکه اول و آخر است و ظاهر است
یکی دنیا و یکی آخرت یکی اینجهان و یکی آنجهان این مبدء است و آن معاد و بحکم آنکه ظاهر است
و باطن دو عالمست یکی عالم خلق و یکی عالم امر و یکی عالم ملک و دیگر عالم ملکوت یکی عالم
غیب و دیگر عالم شهادت این محسوس است و آن معقول و خلق را گذر از این
عالمهاست از دنیا بآخرت و از این جهان بآنجهان و از خلق با امر و از ملک بملکوت و از غیب
بشهادت رفتن ضروری است و انبیا را بدین سبب فرستاده اند تا دانشی از این عالم با عالم

خواننده چنانکه گفت منزلة جمله بدان مقرر است پس دعوت به ما بنیاد است و بناء
العالم است چنانچه قرآن گواه است عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ چنانچه حق
در دنیا در برزخند و برزخ مبدء است علمای و بیان مبدء و معاد … و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون و عوام گمان بعضی چنانند و بعضی چنین چه گفته‌اند الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا الله … و همه کان الحکم اموات غیر احیاء و ما انت بمسمع من فی القبور الا
ان انت الا نذیر … که از این جهت بمیرد و موت ارادی از خواب بر خیزد
و قیامت بر خواستن بود فاذا ماتوا انتبهوا من مات فقد قامت قیامته و لیکن مرگ
بر هر کسی ارادی و طبیعی است … جمیع … باشند و جمیع عوام الناس را که بلا …
اول که خاصان و موحد از ایشان باشند هر که مرگ ارادی بمیرد و برزخ که جاودانه
زنده شود … بالا و راه … بالطبیعة و هر که مرگ طبیعی بمیرد و … شده
باشند در هلاکت بماند … و بعد الموت … قیامت … پس … اینها را
اجاره کشف ان … اصحاب … اصحاب قیامت دیگرند
انما انت منذر و لکل قوم هاد … قیامت مخصوص است اما
و الساعة کهاتین … قیامت … یسألونك عن الساعة ایان مرساها فیم
انت من ذکراها الی ربك منتهاها انما انت منذر من یخشاها کانهم یوم یرونها لم یلبثوا
الا عشیة او ضحاها قیامت روز نو است و … روز عمل الیوم عمل … بلا …

۵

و عذاب … باعمال … در دو قیامت … باشند کلف اذا اصبنا
من کان امره … علی هؤلاء شهیدا حکم قیامت دیگر است و جیء
بالنبیین والشهداء و قضی بینهم بالحق … را … گرفته اند و قیامت
مقصد صاحب … باید … که بنده … ازلی
از مقصد … سالک … مقصد آگاه نشود
بدان … در حرکت نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و … بدان
محبت پس تا عارف محب نشود او را سالک … معرفت و محبت
اثر وصول است … عدل و فضل … خوانند المرء مع من احب … او را کا…
مر اثبات چون … علم و اذعان … الجنان است و علم … انجا … فی مریة
و الجانم … یوم القیمة لاریب فیه و علم … الجنان است … درو…
الجنان کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین … اصحاب
… ایمان … ایمان الصدیق و ما انت بمؤمن لنا و ایقان
تحقیق … هو حق الیقین ایمان بالحقیقة … در عالم غیب … یؤمنون بالله
والیوم الآخر و ایقان … در عالم شهادة … ایمان بغیب اهل … است
یؤمنون بالغیب ایقان … اهل … و بالآخرة هم یوقنون … الیقین
میگوید و دعوة بایمان امنوا … ایقان و اعبد ربک حتی یاتیک

اليقين است پس اسلام است نه ايمان چنانكه قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما
يدخل الايمان في قلوبكم و سوم قلبه مطمئن بالايمان است يا ايها الذين آمنوا آمنوا است پس ايمان بايد
بعد از ايمان او ذرا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا و ايمان را اثر ابطا است
فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما و علت
انقياد و فرمان بعد از آن رضا بقضا بعد از آن تسليم و انقياد را نيز مراتب است كلا سوف
تعلمون كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم و هذه مرتبة ح
از حصول علم اليقين است منتهي هشت از حصول عين اليقين است پس سؤال از آن كه
هنوز حكم غيب دارد بعد از حصول عين اليقين نكو باشد چه با علم هنوز حجاب باقي است لهذا
گمان نميدارند كه قيامت نه زمان دور است و ما اظن الساعة قائمة و هم مكان و يقذفون
بالغيب من مكان بعيد و آنها يقيني دارند كه هم زمان نزديك است اقتربت الساعة
و هم مكان و اخذوا من مكان قريب يومٍ يرونه بعيدا و نراه قريبا بچشم دل مي‌بينند فرزند كرد
و ميوه بهشت را گرفت با حارثه متنبه شد كه احوال بهشتيان ديد با اينكه مؤمن بود از پيغمبر صلعم پرسيد فقال له
كيف اصبحت يا حارثه قال اصبحت مؤمنا حقا قال صلعم لكل حق حقيقة فما حقيقة ايمانك قال كاني
انظر اهل الجنة يتزاورون و اهل النار يتعاوون و انظر الى عرش ربي بارزا
فقال صلعم اصبت فالزم ... از آن زمان و مكان آخرت در آنجا حجاب خاص است
بمنزله گهواره است و طفل را از دايه و گهواره گريز نيست دايه او زمان است و گهواره او

مكان و بوجهي پدر او زمانست و مادر او مكان و زمان و مكان هر يك با نزديك از آثار مبدع
خود مخصوص اند و آن احاطه است بكاينات چه صفت احاطه خدا را است والله بكل شيء محيط
و اثر شش غير زمان او رحمانيان حاصل آمد از بعضي از اوائل شد و بعضي جزء مكان تراخي بعضي
حاضر شوند بعضي باطن و چون اهل سر به بالذات و بالطبع نيستند هيچ كدام تمام منبث
بلكه وجود هر بعضي از زمان اقتضاي غيبت و ديگر بعضي كه گذشته زمان است و آينده بجهت اگر
زمان وجودي دارد زمان حال است كه برزخ زمانين است و از وجود مفقود ارند و حكما از
آن خوانند و اگر مكان را احاطه است مجموع مكان را است نه جزو ديگر او مجموع مكان
آسمان و زمين است و ديگر كاينات را جاي است كما وسع كرسيه السموات والارض
و آخرت از زمان و مكان مبرا است چه از نقصان منزه است ليس عند ربك صباح
و لا مسا چه اين هر دو فرع زمان است اما تنها كه از آن ما هر زمان و مكان
و هند گاه زمانها و گاه مكانها ماتبا را قوم بجو توانند فهميد و لكن تا ... از نزاع مستعد
آن از حقيقت نشنوا ما نند و ما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب و نشان مكان
بفراغ نزدين مكاني ما نند جنة عرضها السموات والارض و ابداع نيز زماني و مكاني نيست و صفت
او بكمتر زمان كنند ما نند آن و ما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر ... مبدا و معاد و نيز از اين
روي نتوانند يقين كه اخر تا است تعلق نفس بزمان و مكان هم براين مثال است
اما تعلق او بقلب زمان چنانكه گفته اند اليقين حضرت ذات و قلب تعلق مكان ... الله

صدره للاسلام فهو علی نور من ربه وصل بحجم درآن راه بخشر جلالی زبان جمله تعبیر است علی
الاطلاق و مکان علیت تکثیر علی الاطلاق و تغیر و تکثر مستلزم محجوب شدن بعضی از بعضی محجوب
باشند از بعضی پس چنین بقیامت زمان و مکان مرتفع شوند و حجابها را بخوابند الیس و خبر بن
مجتمع باشند پس قیامت روز جمع است یوم یجمعکم لیوم الجمع و تجلی روز فصل است
چه دنیا چونکه مرتبه تربیت دوری حق و باطل است به بما نیده متخاصمان در مقابل یکدیگر ایستند
آخرت چنین مناسبت یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون حق را از باطل جدا کنند
که لیمیز الله الخبیث من الطیب در خصومت متخاصمان فصل کنند و بحقیقت حق و بطلان
حکم کنند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة لیحق الحق و یبطل الباطل
پس قیامت باین وجه روز فصل است لکن این فصلیت قضاء آن جمع میکند هذا یوم الفصل
جمعناکم و الاولین حشر جمیع باشند پس روز جمیع حشر باشند و حشرها هم فلم نغادر منهم احدا اما
حشرها هم متفاوت خواهد بود قومی را حشر چنین باشد که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و
قومی را چنین که یوم یحشر اعداء الله الی النار و بالجمله حشر هر کس بان باشد که سلوک
او در طلب آن بعد از حشر مع من تولاه و بدین سبب احشروا الذین ظلموا و ازواجهم
و همچنین فوجی تحشرهم و الشیاطین بالجثی که لو احببت احدکم حجرا لحشر معه چنین آثار و افعال
مدتران برزخ حیوانات خیالیه بعد ازین گفته شود بصوره خاص کنند و اذا الوحوش حشرت که حشر
بر آن صورت تواند بود الصوره براده غالب شده باشند چه بجا بهان نفع است که بر زد الله الواحد القهار

پس بدین سبب حشر الناس علی کانت صوره غالبت علیهم فی الدنیا بسبب نسبتهم و حشر هم کما
اخبر الله عن حالهم فی الدنیا بقوله و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت و ممکن
که درین نشأه هم کشف حجاب از جهت بعضی مؤمنان خالص شود باین صورتها خلایق را ببینند
همچنانکه حضرت امام همام جعفر الصادق صلوات الله علیه یکی از موالیان خود در طواف
کعبه نمودن ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون و فصل تخیلهم در دیگر اصناف خلایق
در آن جهان و ذکر بهشت و دوزخ کنم که درین عالم در معرض سلوک راه آخرت نشسته طایفه آید
و کنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة
و السابقون السابقون اولئک المقربون و همچنین فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات سابقان آنهااند که وحد شدند از راه سلوک منزه بلکه خود همه مقصد همه ایشان کافی شد
ایشان را ان کرده که ان حضرت الم تعرف او ان حالی لم تنفقه و اوهام مایکن آن حامل شوند
و ایشان را مرتبه ایست بالاتر از تحت درجات بهشت و در بواب متقاضی نشده
ولکل درجات مما عملوا و اهل شمال بدان حالمند و ایشان را اگرچه مرتبه ایست
بحسب درکات دوزخ اما در عذاب ببینند فان الکافر و الکل یعلمون
و همچنین انهم یومئذ فی العذاب مشترکون و هر یک طایفه را که در دوزخ است و ان منکم الا
واردها اما سابقان بر وی گذرند بر صراط کالبرق الخاطف ایشان را از دوزخ گزندی نرسد
جزناها و هی خامده سخن یکی از ائمه است علیهم السلام در جواب آنکه پرسیده اند که شما را هم

که زهی مدور حج باشند و اما اهل یمین پس آثار درج تجلیات صفتیه هستند و اهل شمال را در آن
بگذارند ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً سابقان و اهل یمین هر سه بهشت روند
لکن حال اهل یمین بهشت باشد بخلاف سابقان که بر عکس باشند یعنی اینان بکمال
اهل بهشت باشند یعنی بهشت بالذات ایشان افتخار کند بل بحسن سکنای ایشان
در آن زیراکه ایشان را بهشت لیقذ انهم لم یدخلوها و هم یطمعون ان الجنة اشوق الی سلمان
من سلمان الی الجنة پس ایشان اهل اعراف‌اند و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
ایشان بهمه حال نیک بینند لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم وصف حال ایشان است
اهل شمال اهل تضاد و بند ما حوال تضاد که درین عالم تقابلست مانند نیستی و هستی
و مرگ و زندگی و علم و جهل قسمت زده و عجز و لذه و الم و سعادت و شقاوت باز
مانده اند زیراکه محجوب باز مانده اند و از حضور مخلصی تعالی تا نفس کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب لاجرم همیشه میان دو طرف سموم و زمهریر
در رنج مترددند گاه بآن معذب و گاه باین معذب‌اند لهم من فوقهم ظلل جحیم در دنیا در ربقه
طاعت گرا واقف مرتبه ایمان است در بیابان مانده اند و در نام اعتبار از او گشت
داده اند از آخرت محجوب مانده اند کلی از اد و زان یحزوا منها ابداً
فیها اهل یمین اهل رتبه و ترقیند همیشه در سلوک و ترقی باشند عن سادی بوماه
فهو مغبون پس هر روزی کمالی و درجه بعد از درجه حاصل میکنند لهم غرف

من فوقها غرف پس از عذاب اهل تضاد خلاصی یابند و لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون الحزن علی ما فات و الخوف مما لم یأت چنین در دنیا محجوب بوده اند بسبب
آنکه محجوب بس دوزندان بوده اند یعنی در امر و نهی شارع ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا
قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم لاجرم با جزء مختار و مطلق بوده اند
لهم فیها ما یشاؤن ان مع العسر یسراً آتا بحکم جبر و اضطرار نصیبی باشند پس اگر آن طایفه
را یکی از دو طرف تضاد و ملایمتی باشد آن تضاد و نه تضاد جنتی باشند و ایشان بآن معاقب
نباشند بلکه مثاب باشند و این مانند حرارت و برودت زنجبیل و کافور
باشند که عزیزیست و نشئه از صفت ذات و عزیزی عنه متألم و متأثر نشود نه چنین حرارت و برودت
سموم و زمهریر زیراکه عارض و دوار و خارج‌اند ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها
کافوراً و یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً چنانچه متنازعه اهل رتبه مجازی باشند
یتنازعون فیها کأساً لا لغو فیها و لا تأثیم و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً علی سرر
متقابلین اما مخاصمه اهل تضاد و مخاصمه حقیقی باشد آن و لکن الحق تخاصم اهل النار بالاجرم کلما
دخلت امة لعنت اختها پس حرارت و برودت که متضادند گاه هر طرف سبب عذاب
دوزخی باشند چنانچه اهل دوزخ و گاه یک طرف سبب راحت دوزخی و آن برد و سلام
بر اهل یقین و دیگر که نار است سبب عذاب آنکه مقابل ایشان باشند
الظانین بالله ظن السوء و ایضا فی الحدیث الله عند ظن عبده ان خیراً فخیر و ان شراً فشر و

گاه هر دو طرف سبب راحت وی است چنانچه بهشت و گاه کافر گفته شد و همچنین
نار گاه عذاب وی باشد مانند نار جحیم و گاه راحت وی باشد مانند آن نار که یختص ابراهیم فی النار
والجنة التماس کرد یا قسیم الجنة والنار اجعلنی من اصحاب النار بنار و بخشید و گفت جعلتک
بعد از آن نار دیگر بخاطر آن فرشته که میخواهد که گاهی رحمت باشد و هستی هم اضافی
باشد که هستی قهر است که عام را و خاص را باشد کل شیء هالک الا وجهه و هستی
لطف که اهل وحدت را باشد عن الحجب محجوب انزه و هستی عنقیب اهل معراج را باشد
لا یبقی ولا تذر ضلالت هفتم اشاره بصراط صراط راه خداست و انک لتهدی
الی صراط مستقیم صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض ادق من الشعر و احد
من السیف باریک بسبب آنکه اگر اندکی میل بطرفی کند از طرف عین قضا و کند موجب
هلاک بود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و تیزی بسبب آنکه مقام بر دو هم هایل
و منه وقف علیها سعه و بعضی از نور رخشان از صراط به بروج رفتند و ان الذین
لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون از دو طرف صراط بروج است الیمین والشمال
مرصد بخلاف اهل اعراف که الجنة علی یمینهم والنار علی شمالهم اگرچه از دو جانب
ایشان کلتا یدی الرحمن یمین فضلت هشتم اشاره بصحایف اعمال کراما کاتبین نزول
ملائکه و شیاطین بهر این و بدان قول و فعل ما دام که در کون اصوات و حرکات باشند
از بقا و ثبات بی نصیب باشند و چون بکون کتابت و تصویر آیند باقی و ثابت شوند

و هر که قولی یا فعلی بگوید یا بکند از آن اثری باز و بماند و بر این قیاس که از اقتضاء و اکتساب
ملکه کند که با بعضی آن ملکه معاودت مثل قول یا فعل آن باشد و اگر چنین نبودی هیچ کس هیچ
علم و هیچ صنعت و حرفت نتوانستی آموخت و مانند کودکان را از تحصیل آن فایده
نبودی بسبب آن اثرها که از اقوال و افعال باقی می ماند و بماند مثل به کتابت و صورت آن
اقوال و افعال مانند مجلات آن کتابها و صورتها را کتاب اقوال و صحیفه اعمال
خوانند چه مجلات اقوال و صحیفه اعمال چون منحص شوند کتاب باشند چنانکه بیان کنیم انشاء الله
تعالی و کاتبان و مصوران آن مکتوبات و مصورات کراما کاتبین باشند و چون که
بر یمین باشند حسنات اهل یمین نویسند اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید
در خبر است هر که حسنه کند از آن حسنه فرشته در وجود آید که او را مدد دارد و چون
در قرآن میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا
و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و مقابل آن
هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم و همچنین و من یعش عن ذکر الرحمن
نقیض له شیطانا فهو له قرین همین است که بعبارت اهل دانش ملکه گفته اند و بعبارت اهل
بینش ملک و شیاطین و مقصود از هر دو یکیست و اگر نه بقا و ثبات آن ملکات بسبب بودی
خلود و ثواب و عقاب را برای اعمال که در زمان اندک کرده باشند جهت هو بحق لکن
یدخل اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار ابدا ابدا پس هر که مثقال ذره نیکی یا بدی کند آن

مثقال ذره نیکی یابد در کتاب مکتوب و مصور شود و مخلد و مؤبد باید چنین بیش جسیم و ذره
که از او الصحف نشرت کسی که از آن غافل بعضه باشند گویند ما لهذا الکتاب لا یغادر
صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا و همچنین در اخبار
بسیار آمده است که از کفش تسبیحی یا فعل حسنه مثلا حوری بیافرینند که در بهشت جاودان
با وی متمتع باشند و همچنین از سیئات گناهکاران اشخاص آفرینند که سبب محنت
و عقوبت وی باشند چنانچه در قصه پسر حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام آمده است
و در بنی اسرائیل و لقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المهین من فرعون انه کان
عالیا من المسرفین و در خبر است خلق الله فرعون من ذنب المؤمنین مثال این بسیار است
و از آن جمله حکم آن باشند ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون پس هر چه در نظر اهل
دنیا از وراء حجاب قبر چنان بینند چون آن حجاب برخیزد از پیش برخیزد فکشفنا عنک
غطاءک فبصرک الیوم حدید و این انکشاف بود که از پس حیات که حقیقت ممات است بمیرند که اجباب
الجهل که مرگ اهل جهل است زنده شوند اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها از حیات بینند که باشند و این است احتجاب
و جاء الیهم از بار الانبیاء بکماهی پس هر کس بعد از کشف غطاء حدت نظر یابد بحقیقت
بیابد و خواهد حساب خود کند بکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا
یلقاه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا اگر نیک باشند و اگر بد باشند باز دارد

بین یدی حکم کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون که نفس انسانی داده شود
یا از جانب راست باز دهند و آنان اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا
و اگر از جمله منکوسان باشند روز […] از پس پشت
شمال کتاب از وراء ظهور دهند یا از جانب چپ و آنان اوتی کتابه وراء ظهره
و آنان اوتی کتابه بشماله […] در حساب و عقاب […] حساب در روز حساب
مردمان سه طایفه اند طایفه اول یدخلون الجنة بغیر حساب و ایشان سه صنف اند اول
سابقان و اهل اعراف که از حساب منزه باشند در خبر است […]
بحساب نگاه برند […] از ایشان حساب پرسند ایشان گویند چه بما داده اند
که حساب باز دهیم خطاب عزت در رسد که نیک میگویند ایشان را با حساب
کاری نیست […] خطاب با تمیز است […] جماعت ما علیک من حسابهم من شیء
و صنف دوم جماعت باشند از اهل […] صنف سیم
جماعت که دیوان اعمال ایشان از سیئات خالی باشند فیبدل الله سیئاتهم حسنات و طایفه
دیگر یدخلون النار بغیر حساب و ایشان دو صنف باشند صنف اول جماعت که دیوان
که دیوان ایشان از حسنات خالی باشند و صنف دوم کسانی که حبط ما صنعوا فیها
و باطل ما کانوا یعملون در شان ایشان است و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
و صنف سیم اهل حساب نیست که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و ایشان […] صنف […] حساب خود […]

همه به مکنند که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا شنیده اند لاجرم بعنایت محاسب با
یسیر او ینقلب الی اهله مسرورا و نصیب از حساب و بیان عاقبت نقص باشند
لاجرم بمناقشه حساب مبتلا شوند من نوقش بالحساب فقد عذب و حساب عبارة
از جمع و حصر آثار حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشد بحکم عدل
جزاء هر یک بیابند و همه موقفان به موقوف حساب باشند لا یؤخر حسنات
الموقفه الی یوم القیمه و فصل هم در آنجا وزن اعمال و ذکر میزان و الوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون اشاره از فعلا که اقتضای اطمینان فاعل کند نسبت
آن به ثقل اما صحبه منقلات کشتی را از اضطراب و حرکات ناهموار نگاه دارد
و هر از که اقتضای تحیر نفس و تتبع اهوا مختلفه کند نسبتش بخفت اما چه خفیف
مانند کشتی که در هوا حادث شود در حرکت آید و حرکات نفس از نظام خالی بود و
و اطمینان نفس مستلزم رضا بود لاجرم فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اختلاف
حرکات نفس از از متابعت هوا بود لاجرم مؤدی بهاویه شود فاما من خفت موازینه.
فامه هاویه و نیز ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم را از خاک خلقتنی من نار و خلقته من طین
و آتش خفیف است و خاک ثقیل پس افعال ابلیس اقتضای خفت کند و افعال آدمی
اقتضای ثقل چه گل تعلیمات علیه انبیا کلمه بعضی گفته اند کلمه لا اله الا الله میزان است هر چند فهم اند

کلمه

کلمه خفیفه علی اللسان ثقیله فی المیزان و آیات بعضی معدوم موزون و میزان ایات
و علامت آنکه این کلمه میزان است آنکه وجود در یک کفه دارد و عدم در یک کفه و حرف
استثنا که رویی با عدم دارد و رویی با وجود بمثابه شاهین است که هر دو کفه را با او نسبت مساوی
و این کلمه فاصله است میان مسلمان و کافر و بهشتی و دوزخی من قال لا اله الا الله خالصا
مخلصا من نفسه و قلبه دخل الجنه و فصل باز و هم در آنجا بعضی آسمانها کلام خدا و بعضی آیات و کتاب
خدا و کلام امر است و کتاب خلقی انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و عالم
امر از تضاد و ملکه از کثرت منزه است و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر اما عالم خلق مشتمل بر تضاد
تکثر است و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و همچنانکه کلام مشتمل بر آیات است
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق کتاب نیز مشتمل است بر آیات تلک آیات
الکتاب المبین کلام چون متشخص شود کتاب باشد چنانکه امر چون مضا باید فعل شود کن فیکون
پس صحیفه وجود عالم نسخه کتاب خدا است جل جلاله اعیان موجودات است ان فی
خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لقوم یتفکرون و این آیات
در آن کتاب ثبت است و باستماع آیات قولی که در انفس ثبت است مستعد سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و مردم تا در تحت زمان و مکان باشند آن آیات را از
برا او میخوانند و یا میشنوند تکرار دیگر و آن روزی است بعد از روزی که بر او میشمارد و
و حالی بعد از حالی که زمین میکنند و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور نامه میخوانند

بسطری بعد از سطری حرفی بعد از حرفی بین چنین نظر نصیرت اولی الالباب است گشوده شود
چنانکه اهل فنا رو کنند اندر خلق نگذرد و بعالم آرا این که هیچ از انجا بوده پس همه
کتاب بیکبار رو بر یک آن مطلع گردد مانند کسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف
بیکبار در پیچیده پیش او باشد یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب والسموات مطویات
بیمینه بگفت نشانه ها دانند که اهل شمال را از طی آسمانها نصیبی نیست و اگر کتاب قوه
مطالعه نداشته باشند چون بر او خوانند استماع نکند حالش آن بود که یسمع آیات الله
تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و در سمع و بصر و کلام کتاب
اسرار بسیار است که در این مختصر ممکن نباشد وصف دارد هم در اشاره بنفخات
صور و تبدیل زمین و آسمان نفخه صور قیامت دو نفخه است اول از جهه اماته است
هر که پندارد که جایی دارد از اهل آسمان و زمین که اصحاب ظاهرند باطن را نامیدند
تا بر محسوس و معقول خود تا وی کرده اند و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا
من شاء الله و اماته ایشان بحقیقت عورات ارادت و نبات ایشان باشد
تا معاینه نیستی خود و دانش بینش خود دانند و بحقیقه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون تبعض بشنوند و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس
کانوا بآیاتنا لا یوقنون و نفخه دویم از جهه احیای ایشان بعد از اماتت و قیام از خواب غفلت
بود ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و این قیام قیامت باشند و قیامت بعثت نوم انکم

یوم القیمة تبعثون پس ثواب و عقاب باشند و کسانی باشند که دنیا و آخرت ایشان متحد باشند
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این مخرج نبا شوند فکشفنا عنک غطاءک فبصرک
الیوم حدید پس عمل و ثواب ایشان هم یکی بود اعبد الله لا لرغبة و لا لرهبة بل لانه
اهل لان یعبد پس ایشان را انتظار قیامت و بعثت و ثواب نباشد و غیر ایشان را
در نشاء ثانیه مکشوف گردد هستی ایشان نیستی بعد و نیستی ایشان هستی روز ایشان
بی ذاتی و بی دایی ایشان ذات و صفت ایشان بی صفتی و بی صفتی صفت پس بینند که
ظواهر چیزها نه آنست که ایشان فهمیده اند و بواطن حقایق نه آنکه ایشان بباطن حقیقت
و حقایق دانسته اند از ارتفاع حجب ظاهر و باطن بحقیقت حقایق و ذوات ذوات برسند
پس زمین نه آن زمین باشد که در نشاء اولی از زمین بدیده اند از اطلاع و آسمان
نه آن آسمان یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار فصل سیم در هم
در اشاره بحالهای که در روز قیامت شود و توقف خلق بعرصات آفتاب تعرض انوار
کل است در آفرینش این عالم و ماه آنکه استفاضه نور از او میکند و بر ما پرتو افشانی
میکند در وقت غیبت او و کواکب سیالی فیضان انوار جزوی اند پس چنین نور انوار مکشوف
شود که آفتاب را فیض بی نماند و از اذا الکواکب انتثرت و ماه محو شود و خسف القمر و منقبض
بفیض شود و جمع الشمس و القمر و مستفیض بفیض شوند و جمع الشمس و القمر جز نور یکی شود نه اذا الشمس
اثری نماند و نه از استفاضه اذا الشمس کورت لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا و کوه جبال را

که بسبب اعوجاج حماق و صلب و مقتضای مقاسات تعب سکونت یابد و کالعهن
المنفوش کنند و با جرکالجبال نسف کنند و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها
قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا بعد تسبیح و تنزیه و بحار را که عبور ان بکشتیهای
رسانند بساحل نجات نتوانند رسید لال شوند و قلب و کواکب در برابر شعور ساختند
از میان بجوارند و اذا البحار سجرت ما تحجر و برون نشیب و فراز و آسمان و زمین جمله
یکسان شوند و خلایق بعرصات قیامت حاضر شوند فاذا هم بالساهرة و حجابهای برازخ
را از حجب رقیق و کثیف از میان بجوارند و اذا القبور بعثرت و در نوقت کثیف سرایر
بدرازند و قفوهم انهم مسئولون آنها که از حبس برزخ خلاصی یابند و ببارگاه ربوبیت رسند
و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و از انیاب و قرون و اظفار از سوام
و سباع و سباع را باز ستانند با صوره حرف قصاص کشته شود و خدا نسیم از المنفصل
و الناب من الذئب و القرن من الکبش لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا مرگ را که بهر نوع سک
قصاص و هلاک حشتی بعد بر صوره کبش املح میان دوزخ و بهشت کشند تا مرگ ممکن
که نیستی بهستی باشد به هستی مطلق که حیات ابدی باشد عیان شود و دوزخ را بصورت
زشتی بعرصات در آورند و جیء یومئذ بجهنم تا اهل عصیان او را مشاهده کنند و برزت
الجحیم لمن یری و از هول شنیدن آن همه را دل بر شکستی جهنم مطلع شود و قفس و بشر ده لولا ان ... اهلها الله
لا حرقت السموات و الارض فصل چهاردهم در اشاره بدرهای بهشت و دوزخ حیوانی

که بدان عالم ملک را ادراک کنند هفت است پنج ظاهر و آن حواس خمسه است
و دو باطن و آن خیال و وهم است و ادراک مدرک صور است و نا مدرک معانی چه متفکره و حافظه
و ذاکره از فروع حس نیستند بل اعوان ایشانند هر نفس که متابعت هوا کند و عقل را
در متابعت هوا تسخیر کند افرایت من اتخذ الهه هواه همه یکی از شعب بهشتی باشد از اسباب
هلاکت او و اضله الله علی علم تا حاصل شد از آن بعد فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی
الماوی پس همه یکی از شعب بمثابه دری است از درهای دوزخ لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم و اگر عقل که مدرک عالم ملکوت است و رئیس این شعب ثبت
رئیس مطیع باشد و نفس را از هوای ان منع کند تا هر یکی از شعب مطالعه آیتی از کتاب
الهی در عالم خلقی که او راکشش با آن مشعر خاص باشند بتقدیم رسانند و بعقل نیز استماع آیات
کلام الهی را از عالم امر تلقی کند بخلاف القوم که لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب
السعیر آن شعب هشتگانه بمثابه درهای بهشت است و اما من خاف مقام ربه و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی فصل پانزدهم در اشاره بزبانیه دوزخ و مدبران
امور در برازخ علوی که و السابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا
اشاره باجمال ایشان است هفت ستاره اند که در دوازده برج سیر میکنند
و مجموع هفت و دوازده نوزده باشند و مباشران امور در برازخ سفلی هم نوزده اند
هفت مبدا قوای نباتیه اند اصل چهار فروع و دوازده مبدا قوای حیوانی که از ارکان حکمه

بیخ عالیهن و بیخ ماهی و دیگر بادی اسپرس و انگور تاک و محبت بیخ نوزده با آن بس محروم
ما دام که در زندان ذخایر محبت باشند از اثر تاثیر این نوزده کارگران علوی و نوزده سفلی
متاثر نشوند اگر ازین منزل برکند زند فلاحت کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون پس حق ازین
سجن بسجین برند او را مالک باین نوزده زبانیه که از نار بغلی تیخ ازین نوازده خبا نجه
گفته اند باد پیوسته باشند مغذب و دار و علیها تسعه عشر اگر بر صراط مستقیم آن نوزده آن
مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نگذرد تا بنور هدایت هادی
قیامت بدار السلام رسد و ازین نوزده زبانیه خلاصی یابد ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون
و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون فصل بدانکه نزد هم
در اشاره بجویهای بهشت و آنچه در دوزخ مار از ان بود آب ماده جمله کافه اصناف
نباتات و حیوانات است و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا یومنون مانند مواد فضایح
که عموم مردمان از آن انتفاع یابند لکن بعضی از آن اجاجست بعضی آسن بعضی غیر آسن و بهترین
غیر آسن است و از اصناف شیر ماده ترتیب اصناف حیوانات است و آب خاص
تر است چه نباتات و بعضی حیوانات را از ان نصیبی نباشد و خاص غذای بعضی از حیوانات
بود در ایام طفولیت مانند مبادی و ظواهر علوم که بسبب ارشاد و ملبد بان باشد
و از ان نیز بعضی مستحیل و بعضی متغیر است و بعضی غیر متغیر و بهترین غیر متغیر باشد و عسل از شیر
خاص تر است چه غذای بعضی حیوانات است و سبب شفای بعضی در بعضی حالات و موافق

همه امزجه

همه امزجه و احوال نیست مانند حقایق و غوامض علوم از مقاصد آن خواص الخواص و محققان را
نباشد و از ان بعضی نیستند که ربا باشند و بعضی متوسط و بعضی مصفی و بهترین مصفاست و خمر از عسل
خاص تر است چه خاص بنوع انسان است و از ایشان بعضی اصناف نه بعضی احوال
و بر اهل صلاح حرامست و اهل دنیا نیز از حبس و بر اهل بهشت حلال و اهل دنیا نیز از طهور و از ان
بعضی مودیست و بعضی متوسط و بعضی ملذ و بهترین مایه لذت است و طهور بس آب تسبیب
خلاصی از تشنگی و بیش از نقصان و عیب از بیماری و خمار از اینده و چون اهل بهشت اهل کمال اند
تمتع ایشان مناسب این چهار را بر وجه اتم چه ناقص را ازان انتفاع نبود و لا یمس مثل الجنة
التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین
و انهار من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات اما ثمرات بهشت از ثمرات اهل دنیا
متنت به نماید زیرا که آنجا حق و باطل بجسم منتجه و ممتنت است با آنچه در آن جست
و اتوا به متشابها و در دوزخ مار را از این چهار نهر حمیم و غسلین و قطران و جهل باشند و تلک
الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون فصل بعد هم در اشاره بنگاران بهشت
و حور و صفت رسیدن نطفه اول که در اشاره اول بود و باید آدم را صحو داده
پس اکال بشیر قدرة بس سلاله چه با اول یک چندی محصور بوده در صورت سلاله و نطفه
و مضغه و علقه و عظام و لحم تا بعد از ان زنده شد و خبر دار گردید هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و یک چندی زنده بود تا وقت حرکت و بطن مادر

ظهور کرده و کمجیندی متحرک بوده تا قوه تمیز میان ضار و نافع که او را بالفعل آمده
بعد ازین قوتها مرید بکاره و نافع و ضار گشت چنین معاذ عوذ است بعضی از اولی
همی باید که این صفات در وی منتفی شود و برعکس این ترتیب پس باید که ارادت
السلمه انس در السلمه واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و منتفی شود چنانکه او را
هیچ السلمه نماند چنین گشت تابع السلمه مطلق است تعالی ذکره پس هر چه آید
مطابق السلمه او آید و این درجه رضا است و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود
لهم فیها ما یشاؤن ولدینا مزید باین سبب خازن بهشت را رضوان خوانند
تا باین برسند از نعیم بهشت لذت یابند و رضوان من الله اکبر و بعد ازان باید که قدرت او
در قدرت حق تعالی منتفی شود تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نه بیند و این را مرتبه توکل خوانند
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و بعد ازان باید
که علمش در علم او تعالی منتفی شود تا وجود خود هیچ نه بیند و این مرتبه را تسلیم خوانند
و یسلموا تسلیما و بعد ازان باید که وجودش در وجود او تعالی منتفی شود تا کبودی خود هیچ نبیند
و این مقام اهل وحدت است اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و اگر سالک
این طریقه نشود و بر حسب اراده خود اراده او هوای مختلف مخالف حق تعالی را اقتضا کند و لو اتبع
الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن تنبیه پس از هوای خود ممنوع شود و چنانکه حیل بینهم
و بین ما یشتهون و در سحاب افتد افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و ماواه جهنم

او را بهاویه رسانند تا با غلال و سلاسل با حملای کلی مغلول و مقید گردد و نام او ای
صفت حمالیک است و بدان سبب خازن هاویه را مالک خوانند
و بعد ازان بازای درجه توکل درکه خذلان باشد و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم
من بعده و بازای درجه تسلیم درکه هوان باشد و بازای وله وحده درکه لعنت
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون تا هیچ یک انتفای قدرت و علم و وجود حایفه اش
اقتضای قدرت نامتناهی و علم ذات و هستی جاوید ازلی گردد و ذلک الفوز العظیم استعداد
این قوم باین صفات اقتضای عجز نامتناهی و جهل کلی و نیستی همیشگی کند و ذلک الخزی العظیم و صد
هیچ هم در اشاره بدرخت طوبی و درخت زقوم علم و قدرت و ارادت که مبادی
اثر و افعالند خلق را سه صفت مختلف است خدای تعالی را هر سه یکی اما باعتبار
مختلف که نسبت با معقول خلق باشند همان سه نماید چون در ضمایر ما که نسبتی با عالم
امر دارد اگر تصور صورتی معقول یا محسوس کنیم آن صورت ازان روی که تصور کرده ایم
معلوم ماست و ما بدان عالم باشیم و ازان روی که تا ما نخواستیم مصور نشد مراد ماست
و ما از او مرید باشیم پس معلوم و مقدور و مراد هر سه یکیست و در هر صورت علم و قدرت
و اراده متحد شوند همچنین جمله معلومات نسبت بعلم و قدرت و اراده او تعالی همین
حکم دارد پس او را هر سه صفت متحد باشد بلکه واحد باشد و کسی را بعلم او عالم
باشد و بقدرتش قادر باشد و بارادتش مرید چنانکه در حال اهل بهشت گفتیم

چنانکه در خبر آمده است کنت سمعه الذی به یسمع و بصره الذی به یبصر حکمش همین بود.
اطعنی اجعلک مثلی ولیس کمثله شیء پس هر چه اسلطه داد بان تعلق گیرد در حال موجود شود
یعنی تمنی و وجدانش یکی بود و چنین معنی درخت طوبی است در بهشت هر چه بهشتیان را
آرزو باشد بار روی ایشان بهم رسد دفعه واحده بر آن درخت و در حال ایشان
حاضر گردد طوبی لهم و حسن مآب و بار ازای این حال کسانی را که این صفت نقصان اهل کند
تحجب هر یکی نوعی از ناکامی و عذاب تولد کند انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب
لا ظلیل ولا یغنی من اللهب پس بجای درخت طوبی اشقیا را درخت زقوم باشد
انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین طلع ابنه از وجه الجحیم است
که سبب اثبات درخت باشد و شیاطین اهوا و مردند باشند ان الشیطان
لیجری من ابن آدم مجری الدم و رؤس الشیاطین مبادی اشخاص پس مبادی اهواء
نفس مبدا اثبات و منشا اشجار او در ازل ره بجو رعین چون دیده بصیرت
مرد مؤمن مجلت بدایت کشوده شود و ابراهیم وار بمطالعه ملکوت هر چه کون فائز شود
و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و از دو حضرت
عزت که از پرده غیب ظهور میکند و در یک ذره از ذرات کاینات جمهور انوار
نور یک جلوه میدهد و مشاهده میکند لاجرم چنانکه گفته شد هر یک در نیکوترین صورت از صور
مخلوقات متمثل شود مانند آنکه در قصه مریم آمده است که فتمثل لها بشرا سویا چون متمتع از آن

نه بهشت جز نقصان اثری از عالم وحدت مقتضی ازدواج ذات و صورت باشد
با یکدیگر بر وجهی مقتضی باشد و بود صورة نه بیند پس با هر یکی از آن صور که بمنزله یکی از حوریان
بهشتی باشند این ازدواج حاصل گردد و زوجناهم بحور عین و بدان سبب که چهره این
حوران از دیده اعتبار و لهات تصفا و مصون است مقصورات فی الخیام باشند
و بحکم آنکه ما مجرمان عالم کمتر را چه زان قوم که بظاهر عالم ملک باز مانده اند چه از آن
قوم که بباطن عالم ملکوت محجوب شده اند که وصل ایشان نا ممکن است لم یطمثهن انس
قبلهم و لا جان باشند و بسبب آنکه معاودت انجالت هر نوبت موجب التذاذی بود
زیادت از نوبت اول کما و کیفا مانند محبوبی مفقود که بعد از مفارقت ساعتی طلب مفارقت
باز یافته شود و بکاره و غرایب آن لذه هر نوبت متجدد شود وصفی نسیم در آن ره نیز ثواب
و عقاب و عدل او تعالی ثواب از فضل جدا باشد و عقاب از عدل او من جاء بالحسنة
فله خیر منها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و در موضع دیگر مثل الذین ینفقون فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم اما قومی هستند که از خیر فضلند یبدل الله سیئاتهم حسنات و بار ازای ایشان
آنها که حبطت اعمالهم و قومی هستند که از خیر جدا شده اند فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و بار ازای ایشان آنها که لا جرم فی الآخرة هم الاخسرون
و همچنین قومی را یؤتکم کفلین من رحمته و قومی را سنعذبهم مرتین و قومی را او ثواب اضعاف

۱۷ برگ

لهم و لهم اجر کریم و دو چیز را مضاعف لهم العذاب و این تفاوت بسبب تفاوت اعلا
که در سیئات بر حسنات ما نبینه نسبت بهر قومی حسنات الابرار سیئات المقربین
و در سیئه آدم با سیئه ابلیس تفاوت بسیار است و در خبر است که ضربة علی یوم
الخندق موازن عبادة الثقلین لکن بالای همه ثوابها ثوابی است که بحکم اخبار
حذوی حذو را زیان و خسران کنند الذین خسروا انفسهم و انها که اعمال ایشان
ثواب منجه است ایشان فوز اکبر دارند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و ایشان را
بود ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ایشان از ثواب
و عقاب منزه‌اند چه دنیا و آخرة بر هر دو حذر کرده است الدنیا حرام علی اهل الآخرة
و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی
اهل الله تعالی تمت الکتاب بعون الله تعالی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس
دفتر مخطوطات

بازبین شد
۱۳۷۱ ش

بازبین شد
۱۳۵۳ خ

1177

کتابخانه آستان قدس